



**تکثیر از هواداران حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان**

پنج اثر

صدر مائو تسه دون



اداره انتشارات زبانهای خارجی

پکن 1972

پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید

توضیح ناشر

ترجمه فارسی " پنج اثرمائو تسه دون " منطبق است با متن چینی که از طرف اداره نشریات " مردم " درسامبر سال 1967 در پکن منتشر شده است.

طبع و نشر جمهوری توده ای چین

فهرست :

1. بخلق خدمت کنید!

2. بیاد " بسیون "

3. " یوگون " پیرمردی که کوه را از جا میکند.

4. درباره اصلاح نظرات نادرست درحزب

درباره روحیه نظامیگری

درباره دموکراسی افراطی

درباره نظرات غیرتشکیلاتی

درباره همطرازی مطلق

درباره سوبژکتیویسم

درباره اندیویدوآلیسم

درباره روحیه یاغیگری

درباره بقایای پوچسم

5. علیه لیبرالیسم

بخلق خدمت کنید!

(8 دسامبر 1944)

حزب کمونیست ما و همچنین ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارند؛ همگی گردانهای انقلابی هستند. این گردانهای ما کاملاً وقف امر آزادی خلق اند و تمامادرجهت منافع خلق کار میکنند.

رفیق " جان سی ده " یکی از رزمندگان این گردانها بود.

مرگ انسان حتمی است ؛ ولی همه مرگها دارای ارزش مساوی نیستند؛ نویسنده باستانی چین " سیما چیان " مینویسد: "همه کس می میرد ولی مرگ یکی ممکن است سنگین تر از کوه "تای" و مرگ دیگری سبکتر از پر قو باشد. "مرگ بخاطر منافع خلق سنگین تر از کوه "تای" است، ولی خدمت به فاشیست ها و مرگ بخاطر منافع استثمارگران و ستمگران سبکتر از پر قو است.

رفیق " جان سی ده " جان خود را در راه منافع خلق از دست داد، مرگ او سنگین تر از کوه "تای" است.

ما به خلق خدمت می کنیم و از این رو اگر نواقص داشته باشیم، از تذکر و انتقاد دیگران حراسی نداریم. نشان دادن نواقص ما از طرف هر کسی که باشد جایز است؛ و اگر او برحق باشد، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد هرگاه پیشنهادی که او طرح می کند، بسود خلق باشد، مطابق آن عمل خواهیم کرد. پیشنهاد "نیروی نظامی بهتر و دستگاه اداری ساده تر" از طرف آقای "لی دین مین" که کمونیست هم نیست، مطرح گردید؛ پیشنهادی که او مطرح کرد، درست و به حال خلق سودمند بود، و از این رو بود که ما آنرا پذیرفتیم.

هرگاه ما بخاطر منافع خلق روی هر آنچه که درست است، پافشاری کنیم و باز بخاطر منافع خلق هر آنچه را که نادرست است، اصلاح نمایم، انگاه صفوف ماحتما رونق خواهد یافت.

ماکه از نقاط مختلف کشور به این جا آمده ایم، بخاطر هدف انقلابی مشترک گرد هم جمع گشته ایم و می خواهیم به اتفاق اکثریت عظیم خلق چین این راه را همچنان ادامه دهیم. امروز مار هبری پایگاه هایی با جمعیت 91 میلیون نفر را در دست داریم، ولی این کافی نیست؛ ما باید پایگاه های خود را همچنان توسعه دهیم و فقط در این صورت است که خواهیم توانست به ازادی تمام ملت دست یابیم. رفقای ما در روز های سخت نباید کامیابی های خود را از نظر دور بدارند، بلکه باید به اینده تابناک چشم اندازند و به جرأت و جسارت خود بیفزایند. خلق چین متحمل مصائب سختی گردیده است؛ این وظیفه ماست که خلق چین رانجات دهیم و در این مبارزه آنچه که در نیرو داریم، بکار بندیم. در هر جاکه مبارزه هست، قربانی نیز وجود دارد، و مرگ امری طبیعی است. ولی ما به منافع خلق و به رنجهای اکثریت عظیم خلق میاندشیم، و چنانچه جان خود را در راه امر خلق از دست دهیم، مرگ ما مرگی ارزنده خواهد بود. معذک ما باید با تمام قوا بکوشیم تا حتی الامکان از شماره قربانیان غیر لازم کاسته شود. کادر های ما باید از یکایک سربازان مواظبت کنند، تمام رزمندگان صفوف انقلابی باید به یک دیگر توجه کنند، یک دیگر را دوست بدارند و بهم کمک نمایند. از این پس، ما باید از هر کس که از میان صفوف ما بد رود حیات میگوید - خواه اشپز باشد و یارزمنده، در صورتیکه مثر بوده باشد - تشییع جنازه بعمل آوریم و برای او مجلس یادبودی تشکیل دهیم. این باید بصورت یک قاعده در آید. مردم رانیز باید باین متد آشنا ساخت. هرگاه کسی درده فوت کند، باید به احترامش مجلس

یادبودی تشکیل داد. بدین ترتیب ماتاثر خود را بیان میکنیم و تمام خلق
را متحد میسازیم.

بیاد " بسیون "

(21 دسامبر 1939)

رفیق " نورمن بسیون " (Norman Bethune)، عضو حزب کمونیست کانادا، بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت که از طرف احزاب کمونیست کانادا و امریکابه چین اعزام شد؛ او بدون بیم از درنوردیدن هزاران کیلومتر نزد ما آمد تا در جنگ مقاومت ضد ژاپنی بمباری کند. رفیق " بسیون " در بهار سال گذشته به " ین ان " وارد شد و سپس برای کار به کوهستان " اوتای " عزیمت نمود و سرانجام در آنجا در حین انجام وظیفه متأسفانه شهید شد. این چه روحیه ای است که یک خارجی را وامیدارد بدون هیچ گونه انگیزه سوجدویانه، امر آزادی خلق چین را مربوط بخود بداند؟ این روحیه انترناسیونالیستی، روحیه کمونیستی است که هر کمونیست چینی باید از آن بیاموزد. لنینیسم بر آنست که انقلاب جهانی تنها در صورتی میتواند پیروز شود که پرولتاریا کشورهای سرمایه داری از مبارزه آزادی بخش خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات، و پرولتاریای مستعمرات و نیمه مستعمرات از مبارزه آزادیبخش پرولتاریای کشورهای سرمایه داری پشتیبانی کنند. رفیق " بسیون " این مشی لنینیستی را در عمل بکار بست. ما کمونیستهای چین نیز باید در عمل خود از این مشی پیروی کنیم. ما باید با پرولتاریای کلیه کشورهای سرمایه داری متحد گردیم، ما باید با پرولتاریای ژاپن، بریتانیا، ایالات متحده امریکا، المان و ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه داری متحد شویم، زیرا این یگانه راهی است که ما از آن طریق میتوانیم امپریالیسم را از پا در آوریم و به آزادی ملت و خلق خود و ملل و خلق های جهان دست یابیم. این است انترناسیونالیسم ما،

انتر ناسیونالیسمی که ما بدانوسیله علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه ومیهن پرستی کوتاه نظرانه مبارزه میکنیم.

روحیه رفیق ” بسیون “، یعنی خود را بدون کوچکترین توجهی بمنافع شخصی تماما وقف دیگران کردن، درحس بی نهایت عمیق وظیفه شناسی درکارو علاقه بی نهایت اتشین وی نسبت به رفقا وخلق تجلی میکرد. همه کمونیستها باید این صفات را از اوبیاموزند. کم نیستند کسانیکه درکار خود احساس مسئولیت نمی کنند، کارهای اسان را بعهده میگیرند واز کارهای مشکل رومیگردانند، بارسنگین رابدوش دیگران مینهند وبارسبک را خود برمیدارند. انها بهرکاریکه دست میزنند، نخست بخود میاندیشند وبعده بدیگران. انها هرگاه کارکوچکی انجام دهند، گمان میکنندکه دیگرقهرمان شده اند وازاینکه مبادا مردم از ان بی خبربمانند، لاف زنی و خود ستائی میکنند. انها نسبت به رفقا ومردم نه باگرمی ومحبت بلکه باسردی وبی اعتنائی وعدم دلسوزی برخوردار میکنند. این گونه افراد درواقع کمونیست نیستند، یالااقل کمونیست تمام عیارنیستند. درمیان کسانیکه ازجبهه باز میگردند، وقتی صحبت از ” بسیون “ بمیان می آید، هیچکسی نیست که از اوباحترام زیاد یاد نکند ویاتحت تاثیرروحیه اوقرارنگرفته باشد. دکتر ” بسیون “ درکلیه سربازان واهالی منطقه مرزی ،، شانسی- چاهارحه به،، که توسط اومعالجه شده بودند ویاناظرکار اوبودند، اثر عمیقی باقی گذاشته است. هر کمونیست باید از روحیه کمونیستی واقعی رفیق ” بسیون “ بیاموزد.

رفیق ” بسیون “ پزشک بود وطبابت را پیشه خود کرده بود ودائما مهارت وزیردستی خود را که دربهرداریهای ارتش هشتم سطح بسیار عالی داشت، تکمیل مینمود. این نمونه برای اشخاص دمدمی مزاج که بسهولت پیشه خود را تغییر میدهند وبرای کسانیکه کارهای فنی را پست وکوچک وبی آینده میشمارند، دس بسیار خوبی است.

من فقط یکبار بار فیک ” بسیون“ ملاقات کردم. او از آن پس نامه های زیادی بمن نوشت. ولی من به علت مشغله فراوان فقط یکبار موفق شدم به او پاسخ دهم و انهم معلوم نیست که دریافت کرده است یا نه. من از درگذشت وی سخت محزون و اندوهناکم. اکنون اینکه ماهمه از او یاد میکنیم ،خود گواه بر تاثیر عمیقی است که نیروی معنوی وی در مابقی گذاشته است. ماهمگی باید روحیه از خود گذشتگی و بی غرضی را از او بیاموزیم. درست با حرکت از این نقطه است که میتوان انسانی سودمند بحال مردم گشت. انسان ممکن است کم توان یا پرتوان باشد، ولی با داشتن چنین روحیه ای میتواند انسانی بلند همت، پاک نهاد، خوش اخلاق و عاری از فرومایگی گردد و بحال مردم مفید واقع شود.

”یوگون“ پیرمردی که کوه را از جامیکند

(11 ژوئن 1945)

کنگره ما با موفقیت زیاد به پایان رسید. مادر این کنگره سه کار می‌کنیم: اول، مشی حزب رامعین نمودیم: بسیج متهورانه توده ها و بسط نیروهای خلق تا آنکه بتوانند تحت رهبری حزب مامتجاوزین ژاپنی رادرهم شکنند، تمام خلق کشور را آزاد کنند و یک چین دموکراتیک نوین بسازند. دوم، اساسنامه جدید حزب را تصویب کردیم. وسوم، ارگان رهبری حزب، یعنی کمیته مرکزی را انتخاب نمودیم. از این پس، وظیفه ما عبارت از این خواهد بود که کلیه اعضای حزب را با خاطر تحقق مشی حزب رهبری کنیم. کنگره ما کنگره پیروزی، کنگره وحدت بود. نمایندگان درباره سه گزارش نظرات ارزنده ای بیان نمودند. در اینجا بسیاری از رفقا انتقاد از خود کردند و با آرزوی وحدت از طریق انتقاد از خود به وحدت رسیدند. این کنگره نمونه ای از وحدت، نمونه ای از انتقاد از خود و نمونه ای از دموکراسی درون حزبی است. پس از پایان کنگره، بسیاری از رفقا به محل کار خود و به جبهه های مختلف جنگ مراجعت خواهند کرد. رفقا، شما بهر محلی که میروید، موظفید مشی کنگره را تبلیغ کنید و از طریق اعضای حزب بین توده های مردم بکار توضیحی وسیعی دست زنید.

هدف ما از تبلیغ مشی کنگره بالا بردن حس اعتماد و اطمینان سراسر حزب و همه مردم به پیروزی مسلم انقلاب است. ما ابتدا باید آگاهی سیاسی پیشاهنگ را ارتقاء دهیم تا آنها بتوانند در راه نیل به پیروزی عزم خود را جزم کنند، از قربانی نهراسند، و بر هرگونه مشکلی فایق آیند. ولی این هنوز کافی نیست، ما باید آگاهی سیاسی توده های وسیع مردم را نیز بالا ببریم، تا آنها هم برای کسب پیروزی با جان و دل به اتفاق مادر پیکار شرکت کنند. ما باید خلق اطمینان دهیم که چین تعلق بخلق چین

است نه به مرتجعین داستانی موسوم به ”یوگون ، پیرمردی که کوه را از جامیکند“ از چین باستان درست است که میگوید : در روزگارهای پیشین، در شمال چین، پیرمردی معروف به ”یوگون پیرمرد کوهستان شمال“ میزیسته که دوکوه بلند بنام ”تای خان“ و ”وان او“ راه کلبه اش را بسمت جنوب مسدود کرده بودند. ”یوگون“ تصمیم گرفت به اتفاق پسرانش آندوکوه را باکانگ از جابکنند پیرمرد دیگری بنام ”چی سو“ از دیدن آنان لب به تمسخر گشود و گفت: ”زهی حماقت و نادانی ! شما چند نفر هیچگاه به تنهائی قادر به کندن این دوکوه عظیم نخواهید بود.“ ،، یوگون،، در جواب گفت: ،، اگر من بمیرم، فرزند نام این کار را ادامه خواهند داد و اگر فرزند نام بمیرند، نوه هایم خواهند بود و این کار همینطور نسل اندر نسل دنبال خواهد شد. بله، درست است که این دوکوه بلندند، ولی هرگز از این بلندتر نخواهند شد، بلکه بعکس مابا هر قطعه که میکنیم، کوچکتر خواهند شد. چرا ما نباید قادر به کندن این دو کوه باشیم؟،، ” یوگون“ پس از رد نظر نادرست ” چی سو“ ، بدون کوچکترین تزلزلی هر روز همچنان به کوه کنی ادامه داد. سرانجام خداوند بر سر رحم آمد و دو فرشته بزمین فرستاد که ان دو کوه را بدوش گرفتند و بجای دیگر حمل کردند. در حال حاضر برگرده خلق چین نیز دوکوه عظیم سنگینی میکند که یکی از آنها امپریالیسم و دیگری فئودالیسم نام دارد. حزب کمونیست چین دیر باز است که مصمم به از جا کندن این دوکوه گردیده . ما باید پیگیر باشیم، ما باید بطور خستگی ناپذیر کار کنیم ، ما دل خدارا هم بدست خواهیم آورد. ولی این خدا کس دیگری جز توده های وسیع مردم چین نیست. در صورتیکه همه مردم بپاخیزند و به اتفاق ما بکنند این کوهها پیردازند، آیا باز هم قادر به کندن این دوکوه نخواهیم بود؟ دیروز من ضمن صحبت با دو نفر امریکائی که میخواستند به ایالات متحده امریکا مراجعت کنند،

گفتم که دولت امریکاسعی می کند در کارماتخرب نماید، ولی ماهرگزچنین اجازه ای نخواهیم داد. ماباسیاست دولت آمریکا درپشتیبانی ازچانکایشک علیه حزب کمونیست مخالفیم. ولی باید اولاً خط فاصلی بین خلق آمریکا ودولت ایالات متحده آمریکا بکشیم وثانیاً بین آنهائیکه دردرون دولت امریکا سیاست راتعیین میکنند وکارمندان ساده فرق بگذاریم. من باین دونفر امریکائی گفتم: «به اولیای امور دولت خود بگوئید که ورود شما امریکائیها به نواحی آزاد شده غدغن است، زیرا سیاست شمامبنی برپشتیبانی ازچانکایشک علیه حزب کمونیست است، ومابشما هیچ گونه اعتمادی نداریم. شما فقط در صورتی میتوانید به نواحی آزاد شده بیایید که بخواهید علیه ژاپن جنگید. ولی ابتدا باید در این مورد پیمانی منعقد شود. مابه شما اجازه نمی دهیم که مثل دزدها بهرسوراخی سر بکشید. پاتریک ج. هرلی علناً مخالفت خود رابا همکاری باحزب کمونیست چین اعلام کرده است، ولی معلوم نیست که چرا شما باز میخواهید به نواحی آزاد شده مابیاید ودر اینجا اینور وآنور پرسیه بزنید.

سیاست دولت آمریکا درپشتیبانی ازچانکایشک علیه حزب کمونیست نموداری ازگستاخی مرتجعین امریکاست. ولی کلیمه تلاشهای مرتجعین ازگستاخی مرتجعین داخلی وخارجی دایر بر جلوگیری ازپیروزی خلق چین محکوم به شکست است.

درجهان کنونی، جریان عمده رادموکراسی وجریان مخالف رارتجاعی که علیه دموکراسی برخاسته، تشکیل میدهد. جریان مخالف ارتجاعی هم اکنون در تلاش است تا بر جریان عمده - استقلال ملی ودموکراسی توده ای - چیره گردد، ولی این جریان مخالف هرگز نمی تواند به جریان عمده بدل شود. امروز همانطور که استالین مدتها پیش خاطر نشان ساخته، هنوز سه تضاد بزرگ درجهان کهن وجود دارد که عبارتست از: اول، تضاد بین

پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی؛ دوم، تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی؛ و سوم، تضاد بین کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از یکطرف و کشورهای متروپل امپریالیستی از طرف دیگر. این سه تضاد نه تنها هنوز موجودند، بلکه حادثه‌ی پر دامنه‌ی تر نیز گردیده‌اند. بعلاوه وجود و رشد این تضادها، سرانجام روزی فرا خواهد رسید که جریان مخالف ارتجاعی ضد شوروی، ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک که هنوز موجود است، از بین برود. در این لحظه دو کنگره در چین برگزار گردیده است یکی ششمین کنگره گومیندان و دیگری هفتمین کنگره حزب کمونیست است. هدفهای این دو کنگره کاملاً مختلفند: هدف یکی از آنها از بین بردن حزب کمونیست و تمام نیروهای دموکراتیک چین و کشاندن چین بسوی تاریکی است؛ و هدف دیگری واژگون ساختن امپریالیسم ژاپن و دست نشاندهانش - نیروهای فئودالی چین - و ایجاد یک چین دموکراتیک نوین و سوق دادن چین بسوی روشنائی است. این دوشمی بایکدیگر در مبارزه‌اند. ما اعتقاد عمیق داریم که خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین به پیروزی کامل دست خواهد یافت، و مشی ضد انقلابی گومیندان ناگزیر باشکست مواجه خواهد گردید.

درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب

(دسامبر 1929)

درسازمان حزبی سپاه چهارم ارتش سرخ نظرات غیرپرولتاریائی گوناگونی وجود دارند که درراه اجرای مشی صحیح حزب موانع بزرگی ایجاد میکنند. سپاه چهارم بدون اصلاح کامل این نظرات قطعاً قادر نخواهد بود وظایفی را که مبارزه کبیرانقلابی چین برعهده اش گذارده است، انجام دهد. بیدیهی است که سرچشمه پیدایش این گونه نظرات نادرست درسازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان وسایر عناصرردارای منشاء خرده بورژوائی تشکیل میگردد؛ ولی یکی از علل مهم وجود ورشد چنین نظرات نادرست این است که ارگانهای رهبری حزب علیه این گونه نظرات نادرست مشترکاً ومصممانه مبارزه نکرده اند و اعضای حزب رابه اندازه کافی باروح مشی صحیح حزب پرورش نداده اند. این کنگره طبق روح نامه سپتامبر کمیته مرکزی، تظاهر وسرچشمه وطرق اصلاح انواع نظرات غیرپرولتاریائی رادرسازمان حزبی سپاه چهارم نشان میدهد ورفقا رابه ریشه کن کردن کامل این نظرات دعوت میکند.

درباره روحیه نظامیگری:

روحیه نظامیگری بین عده ای ازرفقا درارتش سرخ بطور وسیع شیوع یافته است. اشکال تظاهر این روحیه بدین گونه است:

1. این رفقا کار نظامی رامغایر کارسیاسی میدانند ونمی خواهند قبول کنند که کار نظامی فقط وسیله ای برای اجرای وظایف سیاسی است. بعضی ها حتی ادعا میکنند که ” هرگاه کارهای نظامی خوب انجام بگیرند، کارهای سیاسی نیز بالطبع خوب جریان خواهند یافت؛ هرگاه کارهای نظامی درست انجام نگیرند، کارهای سیاسی هم نمی توانند خوب

انجام بگیرند؛ این به معنای آنست که قدمی فراتر نهاده شود و به امور نظامی نسبت بکارهای سیاسی نقش رهبری کننده داده شود.

2. این رفقا گمان میکنند که گویا وظایف ارتش سرخ باوظایف ارتش سفید یکسان است و آنها تنها جنگیدن میباشند. آنها درک نمی کنند که ارتش سرخ چین سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام می دهد. ارتش سرخ بویژه در حال حاضر به هیچ وجه نباید کار خود را فقط به جنگیدن محدود سازد. ارتش سرخ علاوه بر عملیات جنگی جهت نابودی نیروهای نظامی دشمن، وظایف مهم دیگری نیز بر عهده دارد که عبارتند از: تبلیغ کردن بین توده ها، سازمان دادن توده ها، مسلح کردن توده ها، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی و تشکیل سازمانهای حزب کمونیست. ارتش سرخ صرفا بخاطر جنگیدن نمی جنگد، بلکه به منظور تبلیغ کردن بین توده ها و کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی می جنگد. بدون این هدفها، جنگ مفهوم خود را از دست میدهد و علت موجودیت ارتش سرخ نیز از بین میرود.

3. بدین جهت این رفقا از نظر سازمانی ارگانهای سیاسی ارتش سرخ را تابع ارگانهای نظامی میکنند و شعار "بگذار ستاد فرماندهی به امور خارج از ارتش رسیدگی کند" را مطرح می نمایند. رشد آتی این گونه افکار خطر جدی شدن از توده ها، استقرار کنترل ارتش بر ارگانهای دولتی و سرپیچی از پذیرش رهبری پرولتاریا را در بردارد، و این بمثابة در غلطیدن بهمان راه میلیتاریستی ارتش گویند خواهد بود.

4. این رفقا در عین حال اهمیت گروههای مبلغ را در کار تبلیغاتی نادیده می گیرند و در مورد شکل توده ها به امر ایجاد کمیته های سربازی

در ارتش و سازماندهی توده های کارگران و دهقانان محلی کم بها میدهند. و در نتیجه کار تبلیغاتی و تشکیلاتی کنار گذاشته میشود.

5. آنها به هنگام پیروزی غره میشوند و به هنگام شکست افسرده و دلسرد.

6. تعصب قسمتی. آنها فقط به سپاه چهارم میاندیشند ولی فعلا درک نمی کنند که یکی از مهم ترین وظایف ارتش سرخ مسلح کردن توده های محلی است. این همان روحیه گروه پرستی است منتها به مقیاس بزرگتر.

7. بعضی از رفقا که خود را در چهارچوب تنگ سپاه چهارم محصور کرده اند، چنین می پندارند که گویا غیر از سپاه چهارم هیچ نیروی انقلابی دیگری وجود ندارد. از همین جاست که تمایل فوق العاده شدید به حفظ نیروی خود و اجتناب از عملیات جنگی ناشی میشود. این از بقایای اپورتونیزم است.

8. برخی از رفقا که شرایط ذهنی و عینی را مورد توجه قرار میدهند، دچار بیماری انقلابیگری میشوند؛ آنها بکار پرزحمت و دقیق بین توده ها رغبتی نشان میدهند بلکه تنها ارزوی قهرمانیهای بزرگ را در سر میپرورانند و در بحر تصورات و خیالات خود غوطه ورمیگردند. این از بقایای پوچیزم است.

علل پیدایش روحیه نظامیگری:

1. سطح نازل آگاهی سیاسی. از اینجاست که عدم درک نقش رهبری سیاسی در ارتش و عدم تشخیص تفاوت اساسی بین ارتش سرخ و ارتش سفید ناشی میشود.

2. روحیه خاص ارتشهای مزدور. از آنجا که پس از هر پیکار تعداد کثیری اسرای جنگی که روحیه مزدوری عمیقاً در وجود آنها ریشه

دوانده، به ارتش سرخ وارد میشوند، لذا در صفوف پائینتر اساس پیدایش روحیه نظامیگری گذارده میشود.

3. از این دو علت، علت ثالثی ناشی میشود که عبارتست از اعتماد بیش از حد به نیروی نظامی و عدم اعتماد به نیروی توده های مردم.

4. یکی دیگری از علل بروز روحیه نظامیگری در بعضی از رفقاً عدم توجه جدی حزب به امور نظامی و عدم بررسی این امور است.

طرق اصلاح:

1. باید سطح آگاهی سیاسی رادر حزب از طریق آموزش ارتقاء داد، پایه های تئوریک روحیه نظامیگری رافرورخت و تفاوت اساسی میان ارتش سرخ و ارتش سفید رابطوردقیق تشخیص داد. در عین حال باید بقایای اپورتونیسیم و پوچیسم راریشه کن کرد و تعصب قسمتی رادر سپاه چهارم از میان برداشت.

2. باید کار تربیت سیاسی افسران و سربازان وبخصوص اسرای جنگی سابق راتقویت نمود. در عین حال ارگانهای دولتی محلی باید تا حد امکان کارگران و دهقانانی راکه در مبارزه کار آزموده شده اند، انتخاب کنند وبصفوف ارتش سرخ اعزام دارند تا بدین ترتیب روحیه نظامیگری از لحاظ سازمانی تضعیف و سرانجام بکلی محوگردد.

3. باید سازمانهای محلی حزب رابه انتقاد از سازمانهای حزبی ارتش سرخ وهم چنین ارگانهای دولتی توده ای رابه انتقاد از ارتش سرخ برانگیخت تا بتوان از این طریق برسازمانهای حزبی و افسران و سربازان ارتش سرخ تاثیر گذاشت.

4. حزب باید امور نظامی رابطور جدی مورد توجه و بحث قرار دهد. هرکاری که توده ها میکنند، باید قبلادر حزب مورد بحث قرارگیرد و در باره آن تصمیم گرفته شود.

5. برای ارتش سرخ باید ائین نامه ای تدوین کرد و دران بطور دقیق وظایف ارتش سرخ، مناسبات بین دستگاههای نظامی و سیاسی، مناسبات بین ارتش سرخ و توده های مردم، حدود اختیارات کمیته های سربازی و همچنین مناسبات آنها را با ارگانهای نظامی و سیاسی مشخص نمود.

درباره دموکراسی افراطی.

از زمانیکه سپاه چهارم ارتش سرخ دستورات کمیته مرکزی را پذیرفت، مظاهر دموکراسی افراطی بمراتب کمتر به چشم خورد. فی المثل قرارهای حزب نسبتا بهتر اجرا شدند و دیگر هیچکس درخواستهای بیجایی مانند اینکه در ارتش سرخ "باید سانترا لیسیم دموکراتیک از پائین به بالا اجرا شود" و یا اینکه "همه مسایل باید ابتدا در پائین مورد بحث قرار گیرند و سپس در بالا تصمیم گرفته شود" مطرح نکرد. ولی در واقع این کمتر شدن فقط جنبه موقتی و سطحی دارد و به هیچ وجه بمعنای ریشه کن شدن آن نیست. بعبارت دیگر دموکراسی افراطی در مغز بسیاری از رفقا عمیقاً ریشه دوانده است. دلیل این مدعا بی رغبتی در اجرای **تصمیمات** حزب است که به اشکال مختلف تظاهر میکند.

طرق اصلاح:

1. ریشه دموکراسی افراطی را باید در حوزه تئوری برکنند. قبل از هر چیز باید بر این خطر اشاره نمود که دموکراسی افراطی موجب اختلال در سازمانهای حزبی و حتی تلاشی کامل آنها میگردد، نیروی رزمنده حزب را تضعیف و یاحتی آنرا کاملاً نابود میکند، حزب را از اجرای وظایف مبارزاتی خود باز میدارد و در نتیجه انقلاب را بشکست میکشاند. علاوه بر این، باید خاطر نشان ساخت که دموکراسی افراطی از بی‌زاری اندیویدوآلیستی خرده بورژوائی نسبت به انضباط سرچشمه میگردد. وقتیکه چنین پدیده ای در حزب ظاهر شود، از نظر سیاسی و تشکیلاتی

بصورت افکار دموکراتیک افراطی درمیآید. این افکار با وظایف مبارزاتی پرولتاریا به هیچ وجه سازگار نیستند.

1. در قلمرو تشکیلات، باید اصول زندگی دموکراتیک را تحت هدایت مرکزیت دقیقاً اجرا کرد.

طرق اجرای این اصول چنین اند:

الف - ارگانهای رهبری حزب باید برای رهبری مشی صحیحی اتخاذ کنند و وقتی مسئله ای پدید می آید، راه حل آنرا بیابند تا بتوانند خود را به مثابه مرکز رهبری کننده عرضه بدارند.

ب - ارگانهای بالاتر باید با چگونگی وضع ارگانهای پائین تر زندگی توده ها آشنائی بیابند تا بتوانند برای رهبری صحیح خود پایه ای عینی فراهم سازند.

ج - سازمانهای حزبی در مدارج مختلف نباید در حل مسایل بدون تعقق تصمیمی اتخاذ کنند؛ ولی وقتی که تصمیمی گرفته شد، باید بطور قطع بموقع اجرا گذاشته شود.

د - کلیه تصمیمات مهم ارگانهای عالی حزب باید فوراً به ارگانهای پائین و کلیه اعضای حزب اطلاع داده شود. طریقه عمل این است که جلسات فعالین و یا جلسات عمومی حوزه های حزبی و یا حتی جلسات عمومی سازمان حزبی ستونهای نظامی (اگر شرایط اجازه دهد) فراخوانده شوند و کسی اعزام گردد تا در این جلسات صحبت کند.

ه - ارگانهای پائینی حزب و کلیه اعضای حزب باید دستورات ارگانهای بالائی را دقیقاً مورد بررسی قرار دهند تا مضمون این دستورات را کاملاً درک کنند و بتوانند شیوه های اجرای آنها را تعیین نمایند.

در باره نظرات غیر تشکیلاتی:

نظرات غیرتشکیلاتی در سازمان حزبی سپاه چهارم به اشکال زیرین
تظاهر میکند:

الف - عدم تبعیت اقلیت از اکثریت. مثلاً، هنگامیکه پیشنهاد اقلیت رد
میشود، آنها تصمیم سازمان حزبی را صادقانه اجرا نمی کنند.

طرق اصلاح:

1. در جلسات باید سعی شود که کلیه شرکت کنندگان حتی الامکان
نظرات خود را بیان دارند و همچنین حق و باطل در کلیه مسایل مورد
اختلاف روشن گردد ولی به هیچ وجه نباید به سازش و سنبل کردن مسایل
مورد اختلاف تن داده شود. اگر مسئله ای در یک نشست حل نشد، باید
بار دیگر آنرا به بحث گذاشت (مشروط به اینکه مانع کار نشود) تا نتیجه
قطعی و روشنی بدست آید.

2. یکی از مبانی انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت است. اقلیت
چنانچه نظرش رد شود، موظف است که از تصمیم اکثریت پشتیبانی کند.
اقلیت در صورت لزوم میتواند مسئله را مجدداً در جلسه بعد مطرح سازد،
ولی به هیچ وجه مجاز نیست عملی که مغایر تصمیم اکثریت باشد، انجام
دهد.

ب - انتقاد غیرتشکیلاتی:

1- انتقاد درون حزبی سلاحی است که با ما راستحکام تشکیلات حزب
و تقویت نیروی رزمنده آن کمک میکند. ولی انتقاد در سازمان حزبی ارتش
سرخ همیشه این طور نبوده بلکه بعضی مواقع به حملات شخصی تبدیل
شده است. در نتیجه، این امر که یکی از مظاهر اندیویدوآلیسم خرده
بورژوائی است، نه تنها به افراد، بلکه به سازمانهای حزبی نیز صدمه
میزند. طریق اصلاح این پدیده ناسالم این است که به اعضای حزب
بفهمانیم که منظور از انتقاد ارتقاء نیروی رزمنده حزب جهت نیل به

پیروزی در مبارزه طبقاتی است و از انتقاد نباید به مثابه سلاحی برای حملات شخصی سوء استفاده کرد.

2- بسیاری از اعضای حزب در خارج از حزب به انتقاد می پردازند، نه در داخل حزب. علت آنست که اعضای حزب هنوز اهمیت سازمان حزبی (جلسات حزبی و غیره) را درک نکرده اند و تصور میکنند که انتقاد درون سازمانی با انتقاد برون سازمانی فرقی نمی کند. راه اصلاح آنست که اعضای حزب را چنان تربیت کنیم تا به اهمیت سازمان حزبی پی برند و دریابند که هر انتقادی نسبت به کمیته حزبی و یابیه رفقا باید در جلسات حزبی انجام گیرد.

در باره همطرازی مطلق:

زمانی همطرازی مطلق در ارتش سرخ بطور جدی شیوع پیدا کرده بود. در اینجا بچند نمونه اشاره می کنیم: هنگام پرداخت مواجب سربازان زخمی، بعضی ها مخالفت میکردند که بین مجروحین خفیف و مجروحین سخت فرقی گذاشته شود و می خواستند که مواجب همگی یکسان باشد. هنگامیکه اسبی در اختیار افسری گذاشته میشد، بعضی ها در نظر نمی گرفتند که این اسب برای کار او ضرور است بلکه آنرا یکی از اشکال عدم همطرازی می شمردند. هنگام توزیع وسایل زندگی نیز همطرازی مطلق مطالبه میشد و با این روش که در موارد خاص به عده ای قدری بیشتر داده شود، مخالفت می گردید. هنگام حمل برنج خواسته میشد که همه - بدون توجه به سن و وضع جسمانی - بطور مساوی حمل کنند. به هنگام منزل کردن مطالبه میشد که همه بطور یکسان جاداده شود، و وقتی ستاد فرماندهی بنای بزرگتری را بر میداشت، ناسزا گویی آغاز میشد. در مورد بیگاری نیز مساوی گری طلب میشد، و کسیکه به او وظایف بیشتری محول میگردد، از انجام آن

سرباز میزد؛ حتی بعضی اوقات کار بجائی میرسید که وقتی برای دو مجروح فقط یک برآنکار در دست بود، هیچ یک از آنها حمل نمیشد زیرا هر یک خواستار حق تقدم بردیگری بود. این نمونه ها نشان میدهند که همطرازی مطلق هنوز بین افسران و سربازان ارتش سرخ بطور جدی به چشم می خورد.

همطرازی مطلق مانند دموکراسی افراطی در امور سیاسی محصول اقتصاد پیشه وری و خرده دهقانی است و یگانه فرق بین این دو پدیده در آنست که یکی در زندگی سیاسی بروز میکند و دیگری در زندگی مادی.

طرق اصلاح:

باید خاطر نشان ساخت که همطرازی مطلق در دورانی که سرمایه داری هنوز نابود نشده است، به جز یک تصور واهی دهقانی و خرده بورژوائی چیز دیگری نیست و آنگهی در جامعه سوسیالیستی نیز همطرازی مطلق نمی تواند وجود داشته باشد زیرا در آن موقع نعم مادی طبق اصل "از هر کس بقدر استعدادش و به هر کس بقدر کارش" و طبق مقتضیات کار توزیع می شوند. نعم مادی باید بین ابواب جمع ارتش سرخ بطور کلی یکسان تقسیم گردد. مثلاً پرداخت حقوق مساوی به افسران و سربازان، زیرا شرایط کنونی مبارزه آنرا ایجاب میکند. ولی باید با همطرازی مطلق غیر موجه مبارزه کرد زیرا این پاسخگوی نیاز مندیهای مبارزه نیست، بلکه بعکس مانع آنست.

درباره سوپژکتیویسم:

برخی از اعضای حزب بشدت گرفتار سوپژکتیویسم اند. این امر در تحلیل اوضاع سیاسی و هدایت امور مانع بزرگی ایجاد می کند زیرا که تحلیل سوپژکتیویستی اوضاع سیاسی و هدایت سوپژکتیویستی امور ناگزیر یا به اپورتونیسم و یا به پوچیسم منجر میگردد. انتقاد سوپژکتیویستی در حزب،

پژوهش‌های بی‌اساس و یا سوء ظن نسبت به یک دیگر غالباً به منازعات غیراصولی و از هم‌پاشیدگی سازمان‌های حزبی می‌انجامد.

نکته دیگری که باید در رابطه با انتقاد درون‌حزبی خاطرنشان گردد، این است که بعضی از رفقاً در انتقادات خود مسایل اصلی را نادیده می‌گیرند و توجه خود را فقط به مسایل فرعی محدود می‌سازند. آنها درک نمی‌کنند که وظیفه عمده انتقاد نشان دادن اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی است. و اما نواقص شخصی در صورتیکه به اشتباهات سیاسی و سازمانی مربوط نباشند، برای آنکه خاطر رفقاً پرباشان نگردد، نباید زیاد مورد ایراد قرار گیرند و آنکه چنانچه دامنه چنین انتقاداتی بسط یابد، ممکن است که توجه اعضای حزب فقط روی نواقص کوچک متمرکز شود، همه به افراد محتاط و جبون بدل می‌گردند و وظایف سیاسی حزب بدست فراموشی سپرده شود؛ و این واقعا خطر بزرگی است.

طریق اصلاح بطور عمده عبارت از این است که اعضای حزب بنحوی تربیت شوند که افکار و زندگی حزبی آنها از روح سیاسی و علمی آکنده شود. برای نیل باین هدف می‌باید: 1- به اعضای حزب بی‌آموزیم که در تحلیل اوضاع سیاسی و در ارزیابی نیروهای طبقاتی بعوض اینکه به تحلیل و ارزیابی سوبژکتیویستی متوسل شوند، شیوه مارکسیستی - لنینیستی را بکار بندند. 2- باید توجه اعضای حزب را به تحقیق و بررسی شرایط اجتماعی اقتصادی جلب نمائیم تا بدین وسیله بتوانند تاکتیک مبارزه و شیوه کار خود را معین سازند و همچنین باید به رفقاً در فهم این مطلب کمک کنیم که بدون تحقیق و بررسی واقعیت موجود در گودال تصورات واهی و پوچیسم سرنگون خواهند شد. 3- در انتقاد درون‌حزبی باید از سوبژکتیویسم و قضاوت‌های اختیاری و انتقادات مبتذل پرهیز کرد؛ اظهارات باید مستند و انتقاد باید جنبه سیاسی داشته باشد.

دریاره اندیویدوآلیسم:

گرایشهای اندیویدوآلیسم در سازمانهای حزبی ارتش سرخ به اشکال زیرین
تظاهر می یابد:

1. انتقام جوئی. بعضی از رفقا که در داخل حزب از طرف یک رفیق
سرباز مورد انتقاد قرار میگیرند، در خارج از حزب دنبال موقعیتی می
گردند تا از او انتقام بگیرند؛ ناسزاگوئی و کتک کاری یکی از طرق انتقام
جوئی است. این اشخاص در درون حزب هم قصد انتقام جوئی دارند: ”
تو چون در این جلسه از من انتقاد کردی، من در جلسه آینده یقه ات رامی
چسبم و تلافی درمی آورم“. این گونه انتقام جوئی تنها زائیده بینش
اندیویدوآلیستی است که منافع طبقاتی و حزب را اصلاً در نظر نمی
گیرد. هدف آن طبقات متخاصم نیست بلکه بعضی از رفقای هم‌رزم میباشند.
این گونه انتقام جوئی همچون خوره ایست که سازمان را میخورد و نیروی
رزمنده آن را تضعیف میکند.

2. روحیه گروه پرستی. بعضی از رفقا فقط به منافع گروه کوچک
خود توجه میکنند و مصالح عمومی را نادیده می گیرند. گرچه این عمل
ظاهرًا بخاطر منافع شخص معینی انجام نمی گیرد ولی در واقع تنگ
نظرانه ترین اندیویدوآلیسم است که دارای تاثیر مسموم کننده
و گزیر از مرکز می باشد. روحیه گروه پرستی مدتی طولانی در ارتش
سرخ متداول بود و گرچه اکنون در نتیجه انتقادات وارده وضع قدری بهبود
یافته است، ولی بقایای روحیه گروه پرستی هنوز وجود دارد و بر طرف
کردن آن مستلزم صرف مساعی باز هم بیشتری است.

3. مزدورمنشی. بعضی ها در نمی یابند که حزب و ارتش سرخ
ابزار وظایف انقلابند و هر یک از آنان خود جزئی از این مجموع میباشند.
آنها درک نمی کنند که خود موجدین انقلابند و در نتیجه فقط در قبال روسا

احساس مسئولیت می نمایند و گمان می کنند که در برابر انقلاب آنها
را مسئولیتی نیست. یک چنین روحیه پاسیو مزدور منشا نه نسبت به انقلاب
نیز از مظاهر اندیویدوآلیسم است. و درست به همین علت است که
ما هنوز دارای فعالین زیادی نیستیم که بدون قید و شرط خود را در خدمت
انقلاب بگذارند. اگر ما روحیه مزدور منشی را بر طرف نسازیم، صفوف
فعالین ما توسعه نخواهد یافت و با وظایف دشوار انقلاب کمافی السابق
برگردد عده قلیلی سنگینی خواهد کرد. و این امر مسلماً در مبارزه
ماتائیر بسیار نامطلوبی خواهد گذاشت.

4. راحت طلبی. در ارتش سرخ نیز افرادی که اندیویدوآلیسم در آنها
بصورت راحت طلبی تظاهر میکند، کم نیستند. آنها همیشه میل دارند که
واحد هایشان بشهرهای بزرگ اعزام گردند. کشش آنها بسوی شهرها
بخاطر کار نیست، بلکه برای تن اسائی است و کار در مناطق سرخ که
در آنجا شرایط زندگی دشوار است، به هیچ وجه مورد پسندشان نیست.

5. پاسیویته و طفره رفتن از کار بعضی از رفقا هرگاه که کاری
مطابق میلشان انجام نگیرد، دچار پاسیویته می شوند و از کار کناره می
گیرند. علت این امر بطور عمده نقصان کار تربیتی است، ولی گاهی
نیز بعلمت نادرستی شیوه رهبری در برخورد با مسایل مختلف، تقسیم
کار و اتخاذ تدابیر انضباطی است.

6. تمایل به خروج از ارتش. هر روز بر تعداد کسانی که تقاضای
انتقال از ارتش سرخ به کار محلی را دارند، افزوده میشود. این امر تنها
ناشی از علل شخصی نیست بلکه علل دیگری نیز دارد: الف - شرایط مادی
زندگی در ارتش سرخ بسیار دشوار است؛ ب - افراد از مبارزه طولانی
خسته شده اند؛ ج - رهبری نسبت به مسایل مختلف، تقسیم کار و یا اتخاذ
تدابیر انضباطی درست برخورد نمیکند.

طرق اصلاح: قبل از هر چیز باید کار تربیتی را تقویت کرد تا از نظریه دئولوژیک بتوان بر اندیویدوالیسم فایق آمد. سپس باید نسبت به مسایل مختلف، تقسیم کار و اتخاذ تدابیر انضباطی بطور صحیح برخورد نمود. ضمناً باید برای بهبود شرایط مادی زندگی در ارتش سرخ تدابیری اتخاذ شود و از هر امکانی جهت استراحت و تجدید مادی آنها بهبود یابد. ماباید در ضمن کار اجتماعی توضیح دهیم که اندیویدوالیسم از نظر ریشه اجتماعی انعکاسی است از ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی در حزب.

در باره روحیه یاغیگری:

بعلت وجود عده کثیری عناصری طبقه در صفوف ارتش سرخ وجود نموده عظیمی از عناصران در چین و بخصوص در استانهای جنوبی، روحیان سیاسی ای که مختص یاغیان است، از ارتش سرخ پیداشده است. تظاهر این روحیان به اشکال زیرین است: 1- بعضی ها نمی خواهند از طریق کار پرزحمت و دشوار در ایجاد پایگاهها و استقرار حکومت توده ای نفوذ سیاسی ما را زیاد کنند بلکه می خواهند آنرا فقط از طریق عملیات متحرک پارتیزانی انجام دهند. 2- بعضی ها در توسعه ارتش سرخ بعوض اینکه نیروهای منظم ارتش سرخ را از طریق توسعه دستجات محلی گارد سرخ و واحدهای محلی ارتش سرخ رشد دهند، مشی "خریدن اسب و اجیر کردن سوارکار" و "سربازگیری از فراریان و پذیرفتن آشوبگران" را تعقیب می کنند. 3- بعضی ها صبر و حوصله ندارند که مشترکاً با توده ها در مبارزه سخت شرکت کنند، بلکه فقط می خواهند هر چه زود تر به شهرهای بزرگ برسند تا بتوانند به میخوارگی و تن پروری بپردازند. این مظاهر روحیه یاغیگری در راه انجام وظایف صحیح ارتش سرخ موانع بزرگی ایجاد می کنند و از این روبرو طرف ساختن چنین روحیه ای از زمره

هدفهای عمده مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمانهای حزبی ارتش سرخ بشمار میرود. باید دانست که در شرایط کنونی راه و رسمهای یاغیگری از نوع "حوان چائو" و "لی جوان" به هیچ وجه جایز نیست. طرق اصلاح:

1. ریشه کن کردن روحیه یاغیگری از طریق تقویت تربیتی، انتقاد از نظرات نادرست.
2. تقویت کار تربیتی بین صفوف اصلی ارتش سرخ و اسیرانیکه جدیداً بعنوان سرباز در ارتش سرخ قبول شده اند بخاطر غلبه روحیاتی که مختص ولگردان و اوباشان است.
3. جلب فعالینی از میان کارگران و دهقانان که در مبارزه کارآمده شده اند، به صفوف ارتش سرخ و بدین ترتیب تغییر دادن ترکیب طبقاتی ارتش سرخ.
4. ایجاد واحد های جدید ارتش سرخ از توده های کارگران و دهقانان مبارز.

درباره بقایای پوچیسیم:

مبارزه با پوچیسیم در سازمانهای حزبی ارتش سرخ انجام گرفته است، ولی این هنوز کافی نیست. از اینرو در ارتش سرخ هنوز بقایای پوچیسیم وجود دارد که به اشکال زیرین بروز میکند: 1- اقدامات کورکورانه بدون در نظر گرفتن شرایط ذهنی و عینی؛ 2- اجرای ناکامل و غیر قطعی سیاست حزب مادر باره شهرها؛ 3- ضعف انضباط نظامی، بخصوص پس از شکست های نظامی؛ 4- آتش زدن خانه ها توسط بعضی از واحد ها؛ 5- تیرباران سربازان فراری خودی و تنبیهات بدنی که خود نشانه ای از پوچیسیم است. منشاء اجتماعی پوچیسیم عبارتست از پیوند ایدئولوژی لومپن پرولتاریا با ایدئولوژی خرده بورژوائی.

طرق اصلاح: 1- از بین بردن پوچیسیم از نظر ایدئولوژیک. 2- اصلاح
اعمال پوچیستی به وسیله وضع مقررات و رهنمود های سیاسی.

علیه لیبرالیسم

(7 سپتامبر 1939)

ماطر فدار مبارزه فعال ایدئولوژیک هستیم، زیرا این مبارزه سلاحی است که وحدت رادردرون حزب و سازمانهای انقلابی بسود پیکار ما تضمین میکند. این سلاح راهر کمونیست و هر انقلابی باید بدست گیرد.

اما لیبرالیسم مبارزه ایدئولوژیک رارد میکند و صلح و آرامش غیر اصولی راتوصیه می نماید و از اینرو موجب پیدایش یک شیوه عمل منحط و مبتذل میگردد و در حزب و سازمانهای انقلابی بعضی از واحد ها و افراد رابه فساد سیاسی می کشاند. لیبرالیسم به اشکال گوناگون تظاهر می یابد. وقتی به روشنی معلوم شود که شخصی اشتباه کرده است ولی فقط به این علت که او یک نفر آشنا، یک همشهری، یک همکلاسی، یک دوست صمیمی، یکی از عزیزان، یک همکاریزیر دست قدیمی است، از بحث اصولی با او سر باز زدن، برای حفظ صلح و دوستی کارهای رابحال خود رها کردن؛ یا بخاطر حفظ مناسبات حسنه بعوض حل نهائی مسایل بآنها بطور سطحی برخورد کردن. نتیجه این خواهد شد که هم جمع لطمه ببیند و هم شخص مورد نظر این است اولین شکل ظهور لیبرالیسم.

در غیاب افراد، بدون احساس مسئولیت از آنها انتقاد کردن، پیشنهادات خود رابطور فعال به تشکیلات ارائه ندادن. نظرات خود رادرباره اشخاص در حضورشان مطرح نکردن، ولی پشت سر آنها حرف زدن؛ از صحبت در جلسات خود داری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفی کردن. نسبت به اصول زندگی کلکتیو بی اعتنا بودن و خود رابه ولنگاری و بی بند و باری عادت دادن - این است دومین شکل ظهور لیبرالیسم.

هرکاری که به شخص خود مربوط نباشد، بدست پیشآمدها سپردن؛ در صورت وقوف کامل به نادرستی مطلبی از اظهار نظر در باره آن تاحد

ممکن خود داری کردن؛ رندانہ در صدد حفظ و نگهداری خود برآمدن و فقط شخص خود را از ارتکاب به اشتباه مصون نگاهداشتن این است سومین شکل ظهور لیبرالیسم.

از دستورات اطاعت نکردن و نظرات خود را بر آنها ارجح دانستن، فقط از تشکیلات توقعات بیجا داشتن ولی از انضباط تشکیلاتی بوئی نبردن - این است چهارمین شکل ظهور لیبرالیسم.

به عوض اینکه بخاطر وحدت یا ترقی و یابہ نظم و ترتیب در آوردن کارها به بحث و جدل پرداختن و علیه نظرات نادرست مبارزه کردن، به حملات شخصی توسط جستن، دعوا و مرافعه برآه انداختن، کینه و دشمنی خود را بیرون ریختن و انتقام جوئی کردن - اینست پنجمین شکل ظهور لیبرالیسم.

رد نکردن نظرات نادرستی که شنیده میشود و حتی اظهارات عناصر ضد انقلابی را شنیدن ولی گزارش ندادن، بلکه آنها را چنان باخونسردی تلقی کردن که گوئی اصلاً اتفاقی نیفتاده است - اینست ششمین شکل ظهور لیبرالیسم.

در میان توده ها بودن ولی تبلیغ و تهیج نکردن، در جلسات صحبت نکردن، تحقیق نمودن، از وضع توده ها سؤال نکردن، بدرد توده ها نرسیدن، در برابر توده ها بی تفاوت بودن، فراموش کردن اینکه او یک کمونیست است و بالاخره یک عضو حزب کمونیست را با اشخاص معمولی غیر کمونیست همطراز ساختن - اینست هفتمین شکل ظهور لیبرالیسم.

در برابر اعمال کسیکه منافع توده ها را پایمال میکند، خشمگین نشدن، تذکر ندادن، جلوی او را نگرفتن و برای او دلیل و منطق نیاوردن، بلکه جلوی او را باز گذاشتن - اینست هشتمین شکل ظهور لیبرالیسم.

باجدیت کار نکردن، برنامه معین و سمت مشخصی نداشتن، بلکه کارها را بطور سرسری انجام دادن و زندگی را بدست پیشآمد ها سپردن - " تازمانی که انسان راهب است، فقط کارش بصدا درآوردن ناقوس است" - اینست نهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

خویشتن را آنچنان شخصی دانستن که خدمات ذیقیمتی در راه انقلاب انجام داده است، به سابقه خود نازیدن، شایستگی انجام وظایف مهم را نداشتن ولی از بعهده گرفتن ماموریت‌های کم اهمیت تر سر باز زدن، در کار لاقیدی و در تحصیل سستی از خود نشان دادن - این است دهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

به اشتباهات خود پی بردن، ولی بخاطر اصلاح آنها تلاش نکردن، نسبت به شخص خود روش لیبرالیستی اتخاذ کردن - این است یازدهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

البته می توان موارد دیگری را نیز برشمرد، ولی این یازده ماده انواع عمده آنها میباشند. اینها همه اشکال ظهور لیبرالیسم هستند.

لیبرالیسم در یک جمع انقلابی پدید آمده است بسیار زیانبخش. لیبرالیسم به منزله خوره ایست که یکپارچگی و وحدت را بتدریج میخورد، پیوند ها را میگسلد و موجب رکود و اختلاف نظر میگردد. لیبرالیسم برباد دهنده تشکیلات محکم و انضباط پولادین صفوف انقلابی است، مانع اجرای کامل رهنمود های سیاسی است و بالاخره سازمانهای حزبی را از توده هائی که تحت رهبری حزب قرار دارند، جدا و دور میسازد. این گرایش فوق العاده بدی است.

لیبرالیسم از خود خواهی خورده بورژوائی سرچشمه می گیرد و منافع شخصی را بر مصالح انقلاب مقدم می شمرد به طوریکه این خود موجب سر بلند کردن لیبرالیسم ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی می گردد.

لیبرالها به اصول مارکسیسم بدیده دگمهای خشک تجریدی مینگرند. آنها مارکسیسم رامی پسندند ولی حاضر نیستند آنرا به مرحله عمل در آورند و یا انرا کاملاً به مرحله عمل در آورند؛ آنها حاضر نیستند مارکسیسم را جایگزین لیبرالیسم خود نمایند. این اشخاص هم صاحب مارکسیسم خاص بودند و هم لیبرالیسم خویش را حفظ میکنند:

آنها از مارکسیسم دم میزنند ولی به شیوه لیبرالیسم عمل می کنند؛ در مورد دیگران مارکسیسم را بکار میبندند ولی در مورد خود لیبرالیسم را. در انبان آنها هم این موجود است و هم آن ، و هر کدام مورد استعمال ویژه ای دارد. چنین است شیوه تفکر برخی از افراد.

لیبرالیسم یکی از تظاهرات اپورتونیسم است و از اساس با مارکسیسم در تضاد است. لیبرالیسم پدیده ایست منفی که اثرش بطور عینی فقط کمک به دشمن است؛ به همین جهت است که دشمن از وجود لیبرالیسم در میان ما خرسند می گردد. اینست ماهیت لیبرالیسم؛ لیبرالیسم را در صفوف انقلاب به هیچ وجه جایی نیست.

ماباید در پرتو روح مثبت مارکسیسم بر لیبرالیسم که منفی است، غلبه کنیم. یک کمونیست باید رک، صادق و فعال باشد، مصالح انقلاب را اگر انبها تر از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید؛ او باید همیشه و در همه جا بر روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هرگونه فکرو عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید تا آنکه زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه حزب را با توده ها استوار گرداند؛ او باید به حزب و توده ها بیشتر از هر شخص دیگری توجه کند؛ باید به دیگران بیشتر از شخص خود توجه کند. تنها در چنین صورتی است که او را میتوان یک فرد کمونیست نامید.

همه کمونیستهای وفادار، صادق، فعال و شرافتمند باید برای مبارزه علیه گرایشهای لیبرالی برخی از افراد متحد شوند و بکوشند آنها را براه راست هدایت کنند. این یکی از وظایف مبارزه ما در جبهه ایدئولوژیک است.